

بسم الله الرحمن الرحيم ۶

ز بسم الله الرحمن الرحيم از اول دفتر
کنم شکرانه حی قدیم خالق اکبر
شهی کز امرحق این آیه نازل گشت بر شأنش
علیٰ مظهر کل عجائب ساقی کوثر^{۱۰۳}
عبرت بگیر ای دل غافل ز روزگار
رفتند همرهان و رفیقان از این دیار
ما مانده ایم در عقب و کاروان به پیش
سرگشته ایم گرگ اجل در پی شکار
دنیا وطن مساز به درد و محن بساز
برکن دل از محبت دنیای نابکار
شادی مکن به مرگ عزیزان که عنقریب
ریزد تو را به کام اجل زهر ناگوار
تابوت دیگران تو گذاری به دوش خویش
فردا تو هم به مرکب چوبین شوی سوار
گاهی به سوی خاک عزیزان گذار کن
یعنی به حال زار برو جانب مراز
بنگر به زیر خاک عزیزان ماه رو
خوابیده اند لاله عذاران گل‌عذار
از گلشن وصال بچینید یک گلی
کوتاه دستشان همه از دامن نگار
نه فرش و نه چراغ نه شمع و نه پوششی
پهلوی به خاک و دیده حسرت در انتظار
گردیده اند از زن و فرزند خود جدا
عقرب قرین مور رفیق و انیس مار
در تنگی لحد که به فریاد ما رسد
غیر از علی امام به حق شیرکردگار

۱۰۳- درویش خادم قیری : تخلص: خادمحیات ۱۲۷۰ قمریوی از اهالی قیر و کارزین ، که دو بلوکند از قشلاقات فارس ، بود. در اثر جذبہ که بدو دست داد به شاعری روی آورد و اشعاری سرود که در تذکره‌ها نقل است. در اغلب تذکره‌ها داستان شیفتگی وی را ذکر کرده‌اند. صاحب دیوان شعراست .

محقق مجلسی^{۱۰۴} بحار الانوار و جلاء العیون از عبدالله ابن قیس روایت می کند که او گفت من در صفین ملازم رکاب ظفر الانتساب امیر مومنان بودم بعد از آن که معاویه ملعون سفیان بن عمر را که معروف به ابو الاعور^{۱۰۵} بود مستحفظ آب فرات قرارداد که نگذارد آب به لشکرگاه حضرت امیر برند لشگریان امیر مومنان از شدت عطش بی تاب شده شکایت نزد آن جناب بردند.

آن حضرت فرمود: یا بنی و قره عینی و فلذه کبدی الحسین^{۱۰۷}

چون حضرت امام حسین شرفیاب خدمت والا گوهر شده امیر مومنان فرمودند: امروز لشکر ما تشنه اند و تشنگی ایشان را محزون ساخته باید با فوجی از جانثاران به نزد نگهبان آب رفته اول ایشان را به مواظت کافیه و نصایح شافیه نصیحت نمایی شاید از تو که فرزند رسولی شرم نمایند و سرآب را واگذارند و اگر پند پذیر نشدند به ایشان در مقام مجادله و مقاتله برآی.

حضرت امام حسین انگشت قبول بردیده نهاده و زبان به سمعا و طاعتها گشاد و آنگاه مولای متقیان فرزند ارجمند خویش را پیش خواند و دست مبارک بر تارکش کشید و جوشن در برش نمود و ذوالفقار بر کمرش آویخت و شروع نمود به گریه کردن مانند ابر بهاری.

(گریز)

جماعت و ای شیعه گویا علی مرتضی در آن روز که جناب سیدالشهدا به حرب ابو الاعور می رفت به خاطر آورد تنهایی او را در ظهر عاشورا که در آن وقتی که اصحاب و انصار و برادر و جوانان همه شهید و سیدالشهدا اراده سوار شدن به جنگ اعدا را نمودند نه کسی بود که رکاب داری او را کند نه یاری که بازوی او را بگیرد.

امان از چرخ که یک لحظه استوار ندارد

زمانه ای که جویی اعتبار ندارد

حسین که غایشه داریش جبرئیل نمودی

کنون به وقت سواری رکاب دار ندارد^{۱۰۸}

اما کسی که رکابش را گرفت این زنان داغدیده و دختران الم رسیده و این اطفال خرد سال مانند جوجه مرغ میلرزیدند و در نهایت اضطراب و خوف در اطراف و جوانب آن جناب جمع شده به دامن و رکاب مرکبش آویخته

۱۰۴- محمدباقر مجلسی(۱۰۳۷ه. ق در اصفهان - ۱۱۱۰ه. ق در اصفهان) (۱۰۰۶-۱۰۷۷ شمسی) معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی فقیه شیعه در دوران شاه سلیمان شاه سلطان حسینصفویبود. معروفترین اثر او بحار الانوار است که مجموعه بزرگی از احادیث را گردآورده است.

۱۰۵- عبدالله بن قیس یکی از شهدای کربلاست. عبداللهو عبدالله فرزندان قیس بن ابی عروهاز قبیله بنی عقرآز یاران امام حسینعلیه السلام بودند که در کربلا به شهادت رسیدند. یکی از متاخرانآ آورده است: عبدالله القیس و عبدالله القیس برادر بودند و در حمله نخست به شهادت رسیدند.

۱۰۶- ابوالاعور یکی از فرماندگان لشکر معاویه در جنگ صفین .

۱۰۷- ای پسر من وای نور چشمم واز جگر گوشه ام حسین .

۱۰۸- این اشعار در فرادیسنامه امام در تعزیه عاشورا در اکثر زمینه ها است.

بودند و عرض می کردند : پدر ما را در این صحرا تشنه و گرسنه به که می سپاری و کیست که اطفال یتیم تو را غمخواری نماید.

آن حضرت ساکت و جوابی نداشت و آخر الامر، با چشم گریان و صدای ضعیف در حالی که گریه گلوی مبارکش را فرو گرفته بود فرمود : که شما را به خدا می سپارم و او نیکو و کیلی است .

خلاصه جماعت امیرمومنان آقای شهیدان را مکمل و مسلح ساخته با فوجی از دلاوران به حرب ابوالاعور فرستاد چون سیدالشهدا به حوالی فرات رسید اول ابوالاعور نابکار را مخاطب ساخته و با صدای بلند فرمود : تو را کیش و دین و آیین و طریقه و مذهب چیست ؟

آن بدفرجام در جواب عرض کرد : که ما از جمله مسلمانییم و داخل جمع مومنان .

آن حضرت فرمود : هیهات هیهات که شما مسلم باشید آیا در شریعت جناب رسالتآب منع آب از کفار جایز است چه جای آن که شما جمعی از مومنان و صالحین و تابعین سیدالمرسلین خاصه لنگر زمین و آسمان را منع آب نموده اید و دعوی اسلام می کنید اکنون از آب دور شوید تا لشگریان ما آب بردارند .

ابوالاعور عرض کرد : معاویه ما را امری نموده و به نگرانی آب مامور ساخته و از جمله محالات که بگذاریم شما لب از آب تر نمائید.

در این حین از سخنان آن نابکار دریای غضب آن رحمت واسعه کردگار به جوش آمده برایشان تاخت و ملتزمان رکاب نیز بر ایشان حمله کردند .

ابوالاعور ملعون زمانی مصابرت نموده و درطرفه العینی از معرکه برتافته و قرار را فرار داد و فرار را بر قرار اختیار نمود.

خلاصه چون آن شاهزاده فیروز جنگ آب را متصرف شد بر لب فرات آمده با وصف آن که آن حضرت خود از همه تشنه تر بود درنگ نمودند تا جمع ملتزمین رکاب سیراب شدند و لشگر اسلام از مخمصه تشنگی رهایی یافته چون خبر فتح آب به حضرت علی (ع) رسید او چون گلستان خندان و در آخر مانند ابر بهاران گریان شد اصحاب سبب گریه پرسیدند.

فرمودند : ای قوم این همان فرات است که این فرزند دلبند مرا از او منع می نمایند و او را در کنار همین آب تشنه لب سر جدا کنند .

(گریز)

ای شیعه در حرب صفین سیدالشهدا از لب فرات مظفر و منصور برگشت و نود و پنج هزار نفر تشنه لب سیراب گشتند اما در ظهر روز عاشورا ناله العطش العطش طفلان صغار به گوش آن تشنه لب بی یار رسید رو به فرات نهاد که بلکه لبی از آب تر ساخته و به جهت اطفال خرد سال شاید جرعه آبی تحصیل نماید عمروبن حجاج

کله از مستحفظین فرات بود توجه آن مظلوم را به سوی فرات دانست درمقام منع دخول آنجناب در آب برآمدند فرزند شیرخدا از کثرت اعدا اندیشه نکرده آنجماعت آتش پیوست را به ضرب تیغ آبدار از کنار آب دور ساخته مرکب را در آب راند و کفی از آب برداشت و مرکب خود را مخاطب ساخته فرمود: انت عطشان و انا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب .

یعنی ای حیوان زبان بسته تو تشنه ای و من هم تشنه ام به خدا قسم که آب نمی آشامم تا اینکه تو آب نیاشامی آن حیوان آب نخورد منتظر بود که آن حضرت آب بیاشامد آنگاه سیدالشهدا فرمود:

ای زبان بسته چرا پس نخوری جرعه آب
تو که از سوز عطش مرغ دلت گشته کباب

گوئیا از جگر سوخته ام باخبری

که سرشکت شده در دیده عقیق یمنی

این فرات است که اندر طلبش طفلانم

زده اند آتشی از العطش اندر جانم

این فرات است که عباس جوانم سر او

شد جدا بازوی مردانه اش از پیکر او^{۱۱۱}

سیدالشهدا در میان آب با ذوالجناح گفتگو می نمود که به ناگاه مردودی تیری بردهان معجز بیان آن سرور تشنه لبان انداخت و ملعونی دیگر فریاد برآورد که یا حسین توبه خوردن آب مشغولی و لشگر خیمه های تو را تاراج و زنان تو را اسیر نمودند.

آن منبع غیرت و مردانگی این کلام را شنید و آب را از کف مبارک ریخت و با لب تشنه از فرات بیرون آمد وقتی که به نزدیکی خیام رسید دید که قول آن ملعون کذب بوده است .

جانم به قربانت یا ابی عبدالله اسم تاراج خیام را شنیدی و اسم اسیری زنان به گوشت رسید و حال اینکه واقعیت نداشت به غیرت ننگجید با لب تشنه از آب بیرون آمدی پس نمی دانم چه حالتی داشتی در عصر عاشورا که اموات را غارت کردند و خیامت را آتش زدند و زنان و خواهران و دخترانت را اسیر کردند.

۱۱۰- عمرو بن حجاج: یکی از مخالفین در لشکر این زیاد در صحرای کربلا که به جنگ حسین علی آمده بود.

۱۱۱- این اشعار در فردنسخه امام عاشورای زمینه تهران قدیم است .